



مسئولیت متن و شکل بدوش نویسنده مضمون میباشد، عقیده نویسنده لزوماً نظر افغان جرمن آنلاين نمی باشد

۲۰۲۵ / ۱۰ / ۱

کانیداکادمیسین سیستمی

مروری بر زندگی امیر دوست محمد خان

(قسمت ششم)

امیر دوست محمد خان شخص ترسو وجبون نبود:

بنابر اسناد و مدارک تاریخی بازمانده از همان عهد گفته میتوانیم که، امیر دوست محمد خان، مرد ترس نبود و کشوری را که از خود بر جای گذاشته است، از غرب تا شرق و از شمال تا جنوب آن را به چشم خود دیده و سرکش ترین و زورمند ترین سران آن را یا به زور شمشیر و یا با تدبیر خود، رام و مطیع خود گردانیده بود.

امیر دوست محمد خان در میان برادران بارکزائی ماجرا جوترین، جسورترین و قدرت طلب ترین برادر بعد از وزیر فتح خان بود. او در سایه برادر بزرگش وزیر فتح خان، واقعاً رموز کشورگشائی و راز مملکت داری را آموخت و در طول مدت زمامداری شاه محمود و دوران صدارت برادرش (از ۱۸۰۹ - ۱۸۱۸م) به حیث سپهسالار قشون شاه محمود سدوزائی در تمام واقعات و لشکرکشی ها چه در قندهار با شاه زمان و پسرش قیصر، چه در سند و پشاور با رنجیت سینگ، چه در کشمیر با سردار عطا محمد خان با میزائی و چه در جلال آباد با شاه شجاع، چه در هرات و فراه با حاجی فیروزالدین سدوزائی، و چه برای استرداد قلعه اټک از چنگ سیکها در ۱۸۱۴ و چه در دفاع از قندهار در برابر شاه شجاع در ۱۸۳۲، چه در بامیان و پروان با انگلیسها در پیشاپیش لشکر خود قرار داشت و تقریباً در تمام این حوادث بُرد با او بوده است.

او هنوز پانزده ساله نشده بود که قیصر، پسر زمانشاه را در قندهار به محاصره کشید و مجبورش ساخت تا برادرش وزیر فتح خان را از زندان رها سازد. و او بود که باری در رأس یک گروه پنجصد نفری، در زیر آتش تفنگ محافظین زندان ارگ قندهار توانست خود را تا پشت دروازه اتاقي که وزیر فتح خان در آن زندانی بود برساند، ولی چون عاقبت این تهور و شجاعت را به حال برادرش مفید ندید، بر گشت و با شمشیر آخته، راهش را از میان پهره داران و یساولان شاهی باز کرد و به محاصره شهر پرداخت تا برادرش را نجات داد.^۱

خلاصه امیر دوست محمد خان از آغاز جوانی (۱۸۰۸) تا هنگام رهایی از زندان شاه بخارا در جولای ۱۸۴۰ در تمام حوادث جنگی و لشکرکشی ها در افغانستان شرکت جسته و در اکثریت قریب

^۱ - موهن لال، زندگی امیر دوست محمد خان، ترجمه داکتر سیدخلیل الله هاشمیان، ج ۱، طبع ۲۰۰۲ امریکا، فصل دوم، بیان سلطنت کابل، ج ۲، ص ۳۱۸، عروج بارکزائی از پیرس، ترجمه پژواک و صدقی، ص ۴۸ بعد

به اتفاق پیروزی از آن او بوده است. این همه نشیب و فراز و این همه بُرد و باخت‌های حکومت داری و کشورستانی و پادشاه‌گردشی بدون شبهه درس‌های بزرگی بودند که امیر دوست محمدخان بهتر و بیشتر از هر شخصیت سیاسی و اجتماعی معاصرش آن را آموخته و به کار بسته بود.

حیات امیر، درست به دو رخ یک سکه قابل توجه می‌ماند که در یک رخ آن، امیر را مردی سخت فعال، متشبث، شجاع، متهور، پیکار جو، قدرت طلب، زورآزما، پیروزمند و سپهسالاری بی نهایت هوشیار و جنگ آوری متهور و بی باک جلوه می‌دهد. این رخ سکه، دوران زندگی سیاسی امیر را تا تجاوز اول انگلیس بر افغانستان (۱۸۳۹) بیان می‌دارد. و هیچ سند و دستاویزی نمی‌توان ارائه کرد که او را ترسو و جیون نشان بدهد و یا اینکه در سیاست، نا پخته و ناسنجیده و مردی بی تجربه ثابت بسازد.

و اما رُخ دیگر این سکه، دوران زمامداری امیر دوست محمد خان، پس از باز گشت او از زندان بخارا و زندان هند است. در این رخ سکه، امیر را مردی محافظه کار، سیاستمدار درونگرا، و دوراندیش و زیرکتر از دوران پیشین می‌یابیم. این بار امیر دوست محمدخان، نیت و آمالش را حتی به نزدیک ترین اعضای خانواده اش، نه به سردار اکبر خان، نه به سردار غلام حیدرخان ولیعهدش و حتی به شیرعلی خان هم نمی‌گفت.

بزرگترین آرزوی امیر در این دوره امارتش، وحدت سیاسی ولایات دوردست از مرکز، چون قندهار و هرات و بلخ و میمنه و بدخشان بود که آن را با تأنی و تأمل عملی کرد و آخرین آرزویش با الحاق هرات به کابل دو هفته قبل از مرگش تحقق یافت.

برای اثبات این ادعا، به منابع تاریخی باقیمانده از همان زمان رجوع می‌کنیم و موضوع را با جزئیات بیشتر پی می‌گیریم.

شهامت جنگی امیر بنابر کتاب موهن لال :

به شهادت موهن لال (جاسوس انگلیس ها در دوران تجاوز اول انگلیس بر افغانستان) رشادتهای و دلیریهای امیر از سنین ۱۴-۱۵ سالگی او شروع میشود. وی میگوید: "هنگامی که وزیرفتح خان، مصروف فرونشاندن بغاوتها درکشور بود، دوست محمدخان نیز همراه اومی بود. استعداد، اعمال قهرمانانه و خلافت قدرت دماغی او در نظر وزیر فتح خان مایه مسرت و امیدواری اومی بود. و قربت و محبت وزیر با او موجب حسادت سایر برادران گردیده بود. سن دوست محمدخان دراین وقت ۱۴ ساله بود. همانطوریکه دلیری و شجاعت او مورد تحسین سپاهیان و جنگجویان قرارمیگرفت، رشادت و خوش صورتی او نیز مورد پسند مردان آن زمان بود."^۲

بدینسان، دوست محمدخان در سنین ۱۴-۱۵ سالگی از یک روحیه قوی جنگی و دلیری بهره مند شد که مایه امیدواری برادر بزرگ خود وزیرفتح خان شده بود. موهن لال درجای دیگری، امیر دوست محمدخان را به عنوان "فیلدمارشال" میدان حرب و مجرب ترین شخص درجنگ با شاه شجاع تعریف کرده می‌افزاید: "فیلدمارشال دوست محمدخان باخوش طبعی، یک دندگی، تدبیرهمیشگی سپاه خود را به مقابل شاه شجاع حرکت داد و با او در نزدیک قره باغ غزنی روبرو گردید. جنگ شدیدی درگرفت و هر دو طرف با

^۲ - موهن لال، زندگی امیر دوست محمدخان، ج۱، ص ۸۱

تشویش می جنگیدند، اما سردار احمدخان نورزائی (سرکرده سپاه شاه شجاع) وساطت کرد و دفعتهاً صحنه جنگ به صلح تبدیل شد. دوست محمدخان به قندهار برگشت و شاه شجاع به کابل عودت نمود. این حادثه بعد از آن رخ داد که دوست محمدخان شهزاده قیصر والی قندهار را در جنگی دیگر نزدیک قلعه محمداعظم خان شکست داده بود و قندهار را با ریختن خون دوهزارمرد جنگی از دست شهزاده قیصر بدر کرده بود.^۳

موهن لال می افزاید که: "کسانی که در میدان جنگ حاضر بودند برای من (موهن لال) حکایت کردند که وصف مهارت های جنگی دوست محمدخان، از قبیل زرنگی و چابکی، شجاعت و تهور، مقاومت و ایستادگی و رهبری و رهنمائی او در این جنگ عظیم از قدرت زبان هیچکس ساخته نیست. سپاهیان در یک لحظه دوست محمدخان را می دیدند که با حمله در قطار بزرگ لشکر دشمن رخنه و شکست وارد نموده، سپس به عقب برمیگشت و پیروان خود را به حمله و جنگ تشویق میکرد. در لحظه دیگر، او برای ایجاد نظم و انسجام عده ای از سپاهیان بی دسپلین خود در موقف رهبری قرار میگرفت. مددخان و اعظم خان که قیادت سپاه را به عهده داشتند، در این وقت متوجه باریکی موقف خود شده و از اینکه دوست محمدخان تعداد زیاد سپاهیان آنها را به قتل رسانده بود، به وحشت افتاده بودند. در نتیجه دوست محمدخان موفق گردید سپاه پیشقراول دشمن را متشتت ساخته در حالی به عقب نشینی مجبور گرداند که از رهگذر تعداد و تجهیزات خسارت شدیدی برداشته بودند."^۴

شاه شجاع وقتی از شکست نیروهای خود توسط دوست محمدخان مطلع گردید، سخت ناراحت شد و از وزیر خود اکرم خان که پانزده هزار لشکر هنوز زیر فرمان خود داشت چاره خواست. اکرم خان به شاه شجاع اطمینان داد که دوست محمدخان با سه هزار سپاه خود نمی تواند در مقابل پانزده هزار نیروی مجهز او تاب آورد و حتماً شکست میخورد. اما اکرم خان از روی حماقت یا حسادت این حرف را میگفت، زیرا دوست محمدخان تا آنوقت "هیچ میدان جنگ را بدون فتح و ظفرتک نداده بود، مگر اینکه خودش بنا بر مصلحت و سیاست عقب نشینی کرده باشد."^۵

شاه شجاع که در دل از دوست محمدخان بخاطر شجاعت، طاقت و انرژی فوق العاده اش هم ترس و هم نفرت داشت به اکرم خان گفت: "تا زمانی که دوست محمدخان گرفتار نشود، نمیتوان توقع فتح و ظفرا داشت و تا زمانی که دوست محمدزنده باشد، تاج شاهی برفرق شجاع قرار ندارد."^۶

روایت نویسنده شیپور تباهی:

کتاب شیپور تباهی، نتیجه تحقیقات دامنه دار محقق انگلیسی پاتریک مکروری است که با مطالعه کتب تاریخی و اسناد محرم نظامی انگلیس در قرن ۱۹، آنرا برشته تحریر در آورده و تا حد زیادی واقعیات جنگ اول افغان و انگلیس را بیطرفانه بازتاب داده است. در این کتاب در مورد دلیری و شجاعت مبارزین افغانی و منجمله امیر دوست محمدخان نکاتی به نظر میخورد که نبایستی از کنار آنها سرسری گذشت. وی درباره نبردهای امیر در بامیان و پروان مطالب جالبی را یاد آوری میکند. بروایت او وقتی در بامیان قوای انگلیسی مجهز با توپخانه بسرکردگی دنی، بر قوای دوست محمدخان پیروز شدند و دوست محمدخان

۳ - موهن لال، همان، ج ۱، ص ۹۴

۴ - موهن لال، همان، ج ۱، ص ۱۰۱

۵ - موهن لال، همان، ج ۱، ص ۱۰۲

۶ - موهن لال، همان، ج ۱، ص ۱۰۲

از برکت اسپ چابک و تیزتک از معرکه نجات یافت، هنگامی که مکناتن از پیروزی قشون انگلیس برامیر دوست محمدخان مطلع گردید از خوشحالی در پیراهن نمگنجید، ولی این خوشی او خیلی زودگذر بود، چه امیر از کوهستان و پروان سر بر آورد. مکناتن که چندین نامه امیردوست محمدخان را بدست آورده بود اظهارداشت: "هیچگاهی چنین مردی وجود نداشته است. از تمامی این نامه ها معلوم میشود که او تا جان در تن داشته باشد در پی جنگ و ستیز با ماست." مکناتن درصدد برآمد جایزه یی برای سر امیر تعیین کند! او در نامه ای که به اوکلیند نوشت در آن تذکر داده بود که نباید رحمی به مقابل دوست محمدخان نشان داده شود. و اضافه کرده بود: "اگرمن اینقدرخوش قسمت باشم که دوست محمدخان را زنده دستگیرکنم از شاه خواهش خواهم کرد تا زمانی که نظریات جناب عالی را دریافت نداشته ام از قتل او صرف نظر نمایم."^۷

مکناتن یک قوه را تحت قیادت سیل به جانب کوهستان حرکت داد تا جلو خطر امیردوست محمدخان را بگیرد. در یکی از زد و خوردها، ادوارد کونولی، برادرکوچک آرتورکونولی در ناحیه قلب خود گلوله خورد و جان سپرد. سپس در تاریخ دوم نومبر ۱۸۴۰ دوقشون کوچک بصورت غیر مترقبه در وادی پروان دره به هم برخوردکردند.

پاتریک مکروری، صحنه نبرد این برخورد را چنین تصویر میکند: "دوست محمدخان آماده جنگ نبود، هنگامی که میخواست عقب نشینی نماید مشاهد نمود که سواره نظام محلی سیل برای محاصره اوحرکت کردند. او بلا درنگ فکر عقب نشینی را ترک گفت و در رأس یک قطعه کوچک سواره نظام افغان آهسته و محتاطانه به جانب دشمن پیش آمد. کاپیتان فریزر که قومانده قسمتی از قطعه سیل را بدست داشت امرکرد: به پیش، شمشیرها را بکشید!

پس از آنکه خودش روبروی قطعه خود قرارگرفت، امر حمله را صادرکرد. صاحب منصبان بریتانوی بشدت هرچه تمامتر بجانب دشمن تاختند و فکر میکردند افراد آنها نیز از ایشان پیروی خواهند کرد ولی سپاهیان که جرئت مقابله را نداشتند آهسته حرکت کردند تا اینکه کار از یورش ودویدن به گام زدن تنزل کرد. جارج لارنس اظهارداشت که قطعه سواره که باید حمله میکردند، از دست داده شد (توسط دلیرمردان افغان نابودشدند) و سپاهیان ما پس ازآنکه با ناتوانی با دشمن شمشیربرد و بدل میکردند از جنگ روی برگشتانده و فرارکردند و افسران خود را با سرنوشت شان تنها گذاشتند. لفتننت کریسپین زیر ضربات شمشیرهای افغانان تکه تکه شد و داکتر لارد افسر سیاسی اولاً بضرب یک گلوله نقش زمین شد و بعد از آن توسط خنجر بقتل رسید. جیمز برادفوت، یکی از سه برادریکه همه درظرف چند سال در اسیا فدا شدند به نظر رسید که راه خود را بین افغانها باز مینماید تا اینکه کلاه او که دوستانش توسط آن وی را تشخیص میدادند، دربین جمعیتی از افغانان ناپدید شد. فریزر که با حمله خود به قلب دشمن داخل شده بود، درحالیکه خون از زخمهایش فوران داشت ودست راستش از بند قطع شده بود بجانب قطعات پیاده به عقب میراند .

امیردوست محمدخان درحالی که از شجاعت افسران انگلیس و فرار سپاهیان همراه شان متعجب شده بود، باقوای سواره نظام تا تیررس توپهای [سیل] سپاهیان انگلیس را دنبال کردند طوریکه لارنس وی را بدرستی تشخیص داده گفت "امیرشجاع و سالخورده با وجودیکه درحدود پنجاه سال داشت همیشه پیشاپیش دیگران درمیدان جنگ قرارداشت وافرادش را با اهتزاز دستارش که در دستش می بود، به جنگ تشویق مینمود. اما دوست محمدخان عاقل تر از آن بود که سوارهای خود را بالای قطعات متمرکزشده

^۷ - پاتریک، شیپورتباهی، ترجمه پاینده محمدکوشانی، ص ۱۵۷-۱۵۵

د پانو شمیره: له ۴ تر ۸

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de یادونه: دلیکنې د لیکنیزې بڼې پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هيله من یو خپله لیکنه له رالیږلو مخکې په څیر و لولئ

پیاده و توپچی انگلیس ها امر حمله بدهد. پس از آنکه افغانها برای چندین ساعت فاتح میدان باقی ماندند امیر دوست محمد خان با اهتزاز پرچم سبز برسم فتح با افرادش به آرامی میدان را ترک کردند.^۸ این حکایت از قلم یک محقق انگلیسی میرساند که امیر دوست محمد خان ، مرد ترس و شکست از دست دشمن نبود، بلکه در نبردهای بعدی خود در پروان و چاریکار به علت آن که دوستان هموطن و هم دیانتش به او خیانت کردند، او مجبور به عقب گرد شد .

مولف نوای معارک ، در ارتباط به رشادت های جنگی امیر با انگلیس ها در بامیان و پروان میگوید: چون در بامیان لشکر انگلیس مقیم بود، در پایان اگست ۱۸۴۰، امیر با قوای خود بر سر آنها تاخت و پس از نبردی خونین به دشمن تلفاتی وارد نمود و یک توپ دشمن را تصاحب کرد: «یک هزار مرد از طرفین در این جنگ ضایع شدند بعد از چهارم روز امیر بی نظیر، پانصد سوار جرار که هریک نهنگ دریای جنگ بود، به همراه خود گرفته با افواج انگریز مقابله نمود و چنان شمشیر زنی نمود که فوج انگریز بهادرشازده کرور فرار نموده رفتند. و دوباره قوت مقابله جنگ در وجود نماند و تمام اسباب فوج انگریز بهادر که از فرار عار میدانند بدست امیر بی نظیر آمد.» (میرزا عطا محمد شکارپوری، نوای معارک ، ۱۳۸-۱۴۱) و انگلیس ها به باجگاه و سیغان عقب نشینی کردند.

هنگامی که داکتر لارد (پولیتکل اجنت انگلیس در بامیان) در خفیه با دوست نیکخواه امیر، والی خلم، یعنی میر محمد امین ، در تماس آمد و او را با تهدید یا تطمیع واداشت که قوایش را گرفته راهی خلم شود، این حرکت والی خلم ، پشت امیر را به زمین زد و او مجبور گردید با عده کمی از همراهان و هواخواهانش که بیشترین شان از مردم هزاره بودند، به پروان نفوذ کند و آنچنانکه قبلاً اشاره شد، بعد از چندین حمله چریکی بر دسته های قشون انگلیسی ، شبی با ۱۶ تن از یاران خویش به قلعه عبدالسیحان خان، بزرگترین خان پروان مهمان شد، ولی متأسفانه که او هم پاس میهمان نوازی را که مهمترین خصیصه افغانهاست به جای نیاورد و به کیفر اعمال خود رسید. سپس امیر نزد میر مسجدي خان رفت و یک بار دیگر بخت خود و صداقت خوانین پروان را آزمود. و باز هم یکی از خوانین پروان مرتکب خیانت شد و میخواست او را دست بسته به انگلیسها تسلیم کند.

خلاصه، امیر دوست محمد خان یکی از شخصیت های مهم در صحنه سیاسی افغانستان در نیمه اول قرن ۱۹ میلادی است که بیش از چهل سال نقش عمده را در امور مملکت داری به عهده داشت . او که در خانواده اشرافی که مقام خود را بعد از مقام سلطنت می دانست پا به عرصه وجود گذاشته بود ، سخت پای بند نام و نشان خانوادگی و سنن اشرافیت فیودالی بود و بنابراین مردی جسور، شجاع و جنگاور بی نظیر و بیباکی بود و این جسارت و درایت را از برادرش ، فتح خان که پرورنده او بود، به میراث برده بود.

رشادتهای رزمی امیر بنابر کتاب نوای معارک:

یکی از مدارک و منابع قابل اعتبار تاریخی که مولف آن معاصر امیر دوست محمد خان بوده ، کتاب بسیار مغتنم «تازه نوای معارک» است . مولف کتاب میرزا عطا محمد شکار پوری است که در خدمت برادران بارکزائی قندهار بوده و در اکثر سفر های جنگی شان در رکاب برادران قندهاری همراه بوده است . تازه نوای معارک در سال ۱۲۷۱ هجری قمری درست ۷ سال قبل از مرگ امیر به نگارش آمده است .

در کتاب نوای معارک ، در ارتباط به بازگشت امیر از بخارا و رشادت های جنگی او با انگلیس ها در

^۸ - همان اثر، ص ۱۵۸

بامیان و پروان مطالبی هست که نباید هیچ مؤرخ با انصافی از بیان آن چشم پوشی نماید. اما مرحوم غبار با اینکه این کتاب را دیده واز آن درتاریخ خوداستفاده نموده، مگر آنچه دراین کتاب درمورد رشادتهای امیردوست محمدخان در جنگ های بامیان و پروان آمده، بدان توجه نکرده است. مولف نوای معارک میگوید: چون در بامیان لشکر انگلیس مقیم بود، در پایان اگست ۱۸۴۰ امیر با قوای خود بر سر آنها تاخت و پس از نبردی خونین به دشمن تلفات فراوانی وارد نمود و یک توپ دشمن را تصاحب کرد: « یک هزار مرد از طرفین در این جنگ ضایع شدند بعد از چهارم روزامیر بی نظیر، پانصد سوار جرار که هریک نهنگ دریای جنگ بود، به همراه خود گرفته با افواج انگریز مقابله نمود و چنان شمشیر زنی نمود که فوج انگریز بهادرشازده کرور فرار نموده رفتند. و دوباره قوت مقابله جنگ در وجود نماند و تمام اسباب فوج انگریز بهادر که از فرار عار میدانند بدست امیر بی نظیر آمد.^۹» و انگلیس ها به باجگاه و سیغان عقب نشینی کردند.

انگریزها که دراین جنگ تماماً خود را باخته بودند، مبلغ نه لک روپیه را برای آنکه به دست امیرنیفتد به دریا ریختند.^{۱۰} خبر این واقعه به سرعت تمام به کابل رسید و مکناتن قوای تحت فرمان جنرال سیل و کپتان کونولی، برنس، کاتن، ریتری و غیره مجهز با توپخانه و خمپاره بسوی هندوکش سوق کرد. داکتر لارد از کلنل دنی کمک خواست و با توپخانه مجهزی متوجه حُلُم شد و یک هفته پس از نبرد بامیان، حکمران حُلُم (میر محمد امین) را وادار به انصراف از همکاری با امیر ساخت.^{۱۱}

در مورد ضعف انگلیسها:

اکنون برویم سراغ این موضوع که آیا انگلیس ها در ۱۸۴۰ ضعیف شده بودند یا نه ؟ تا آنجا که تاریخ گواهی میدهد، انگلیس ها هنوزهم قوی بودند و تا یک سال دیگر با کمال غرور و خودکامه گی به فرمانفرمائی خود در افغانستان ادامه دادند و هرکجا که با اعتراض و مخالفت مردم روبه رو میشدند برسر مردم می تاختند و با توپ و خمپاره صدای اعتراض مردم را خفه می کردند. مردم هنوز توان مقابله و پایداری در برابر آتش توپخانه دشمن را نداشتند. و چون مبارزات مردم پراکنده و در تحت رهبری خوانین فاقد انسجام و دسپلین نظامی بود، نمی توانست به پیروزی بیانجامد. چنانچه قیام میر مسجدیخان کوهستانی در اکتبر ۱۸۴۰ محدود به خانواده و افراد قلعه اوبود که به روایت جنگنامه غلامی، ظاهراً از پنجاه نفر تجاوز نمی کرد و به همین لحاظ پس از زخم خوردن میر مسجدیخان و تخریب قلعه او و رفتن او از کوهستان به نجراب، دیگر خوانین و سران پروان از او حمایتی نکردند، تا آنکه خبر ورود امیر دوست محمد خان را از بخارا به حُلُم و از آنجا در بامیان شنیدند و میر مسجدیخان و سلطان محمدخان نجرابی برای امیر نامه نوشتند و از او دعوت کردند تا به کوهستان بیاید و رهبری مبارزه با انگلیسها را بر عهده بگیرد. امیر با آنکه از قوت تفتین انگلیس در میان مردم و مخصوصاً خوانین کشور به خوبی آگاهی داشت، بخواست میر مسجدی خان و سران کوهستان و نجراب گردن نهاد و وارد کوهستان شد و در رأس نیروهای ملی قرار گرفت و باری دشمن را از پیش برداشت، اما فردای آن متوجه شد که خوانین و سران مقتدر پروان در برابر پول و تبلیغ دشمن حرارت و مقاومت خود را از دست داده اند و از صف مبارزه خارج شده اند.

^۹ - همان اثر، ۱۳۸-۱۴۱

^{۱۰} - همان اثر، همانجا

^{۱۱} - نفتولاخلفین، انتقام در جگده لگ، ترجمه عالم دانشور، مسکو ۱۹۸۵، ص ۳۴۱-۳۴۳

این صف شکنی و نامردانگی برخی از خوانین پروان ، امیر را به یاد نامردیها و بدعهدی ها سران و خوانین کابل انداخت که در اگست ۱۸۳۹ ، از سنگر ارغنده در غرب کابل ، مواضع شان را ترک گفتند و به جای مبارزه و جهاد بر ضد انگلیس ها ، به پیشواز شاه شجاع تا میدان و وردک شتافتند.^{۱۲}

امیر با دیدن خیانت سرفراز خان در ۳ نومبریکبار دیگر خود را تنها دید و باورش را نسبت به صداقت خوانین درمبارزه با انگلیسها از دست داد و چون از پشت سر با خنجر نا مردانگی برخی از خوانین پروان و از پیش روی بادشمن غداری روبرو دید که ۱۵۰ تن از اعضای خانواده او را زندانی ساخته بود مجبور شد تصمیمی بگیرد که گرچه از نظر غرور ملی افغانها ، کاری پسندیده نبود، اما همه را به حیرت اندر ساخت و تا امروز هم به حیث یک معما ، مایه تعجب هموطنان گردیده است .

روایت جنگنامه میر مسجدیخان در باره امیر درجنگ پروان :

جنگ نامه میر مسجدیخان غازی ، خاطره مبارزات مجاهد سترگ کوهستان میر مسجدی خان است که توسط یکی از شعرای کوهستانی بنام ملا محمدغلام آخندزاده فرزند ملا تیمور، متخلص به " غلامی " در سال ۱۲۵۹ هجری قمری مطابق ۱۸۴۲ میلادی به زبان ساده و عام فهم برشته نظم کشیده شده است. اهمیت این منظومه در آنست که شاعر خود جزء واقعات بوده و شاید سهمی در آن واقعات داشته باشد.

بنابر جنگنامه غلامی، امیر دوست محمدخان به عزم جنگ با انگلیس ها از نجراب به سوی کوهستان و پروان در زیر پرچم مجاهدین به راه افتاد. در ریزه کوهستان سیدغلام و اکرم خان و نصرت میر و گل میرخان با طرفداران شان به نیروهای ملی پیوستند و از پنجشیر محمودخان و سیف الله خان با افراد خودبه امیر پیوستند. خوانین دیگری که امیر را همراهی کردند، عبارت بودند از سلطان محمدخان نجرابی، میرسیدخان و نواب خان و میرخواجه خان و رجب خان ولدان گل محمدخان و کرم خان از ملکان نامدار کوهستان و نجراب با افرادشان.^{۱۳}

غبارمی نویسد که امیر زیر پرچم نیلگون هزاران نفر مجاهد فداکار پیشاپیش سپاه ملی به سوی پروان حرکت میکرد. در این وقت یک دسته قشون دشمن با شهزاده تیمور تا باغ علم پیش کشید و جنرال سیل در آق سرای استحکام زد. برنس و موهن لال به غرض ایجاد تفرقه بین مردم در دهات مشغول تفتین و تطمیع بود. در دوم نومبر ۱۸۴۰، سپاه ملی به رهبری امیر دوست محمدخان در پروان بر قشون دشمن حمله کرده ، سه کندک سواره او را تباہ و چندین نفر افسر انگلیسی را چون : فریزر، برات فوت ، کریسپن ، و مسترلارد زخمی و کشته در میدان انداخت.^{۱۴}

بنابر جنگ نامه غلامی ، سرفرازخان ، یکی از خوانین معتبر پروان در ختم جنگ روز دوم نومبر، امیر و سران ملی را در قلعه خویش دعوت کرد. مگر در خفا به برنس اطلاع داد که فردا پگاه قلعه او را بالشکری عظیم محاصره کند، قلعه گیان درها را خواهند بست و امیر حتماً بدست انگلیس ها اسیر خواهد شد. فردای آن (۳نومبر) قوای برنس قلعه را محاصره کرد و درهای قلعه بسته شد و سرفراز خان و افرادش از فراز قلعه به سوی میهمان به تیراندازی پرداختند. این حادثه سران قوای ملی را سراسیمه و پراکنده ساخت. در گرماگرم جنگ امیر دوست محمدخان خود را بیرون کشید و نزد میر مسجدیخان رفت ،^{۱۵}

^{۱۲} - فرهنگ ، افغانستان در پنج قرن اخیر، ج ۱، ص ۲۵۳

^{۱۳} - جنگ نامه غلامی ، ص ۱۸۲، کهزاد ، بالاحصار کابل و پیش آمدهای تاریخی ، ج ۲، ص ۲۶۲

^{۱۴} - غبار ، افغانستان در مسیرتاریخ ، ج ۱، ص ۵۴۳

^{۱۵} - جنگنامه غلامی ، صص ۱۸۴-۱۹۲

امیر آنچه را کرده و دیده بود برای میر مسجدی خان بیان نمود و تصمیمش را مبنی بر تسلیم کردن خودش به دشمن به این دلیل که دیگر نمی تواند به صداقت خوانین برای مبارزه با انگلیس ها باور داشته باشد، با میر مسجدی خان در میان گذاشت. میرمسجدی خان حمایت خود را از امیر اظهار کرد ولی امیر قبول ننمود و فردای آن بسوی کابل کشید. بنابر سراج التواریخ ، امیر، پس از ملاقات با میر مسجدی خان ، با سه تن به سوی کابل کشید. و وقتی مکناتن او را دیداز اسب فرود آمد و دست داد و به ساختمانی او را فرود آورد که خود امیر آن را در بالاحصار ساخته بود. امیر قبل از نشستن شمشیرش را از کمر باز کرد و در پیش مکناتن گذاشت ، مکناتن از روی احترام دوباره آن را به امیر تقدیم نمود و گفت : «امیر صاحب ، شما به هندوستان می روید؟» امیر گفت : نزد شما آمده ام ، هرچه بگوئید پذیراست . مکناتن گفت : «محمد افضل پسر امیر با سپاه ما سرگرم جنگ است ، برایش بنویسید که از جنگ دست گرفته نزد شما بیاید» امیر چاقو و عینک خود را همدست سواری به طور نشانی نزد سردار افضل خان فرستاد و او نزد پدرش آمد.^{۱۶} (پایان قسمت ششم)

^{۱۶} - سراج التواریخ ، ج ۱، صص ۱۵۸- ۱۵۹ ، بالاحصار کابل و پیش آمدهای تاریخی ، ج ۲، ص ۲۳۷

د پانو شمیره: له ۸ تر ۸

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له موږ سره اړیکه ټينګه کړئ maqalat@afghan-german.de یادونه: دلیکنې د لیکنیزې بڼې پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هيله من یو خپله لیکنه له رالیږلو مخکې په څیر و لولئ